

## روایتی از شهادت ۴۰ رزمنده تدارکات تیپ ۱۲ قائم در گفت‌وگو با مسئول تدارکات این تیپ

# پیرمردهای آشپزخانه هفت‌تپه پای دیگ غذا شهید شدند

چندسال داشتید که راهی جبهه شدید و چه مسئولیت‌هایی داشتید؟  
من متولد ۱۳۳۹ و اهل سمنان هستم. اولین بار بهار ۱۳۵۹ عازم کردستان شدم. زمانی که جنگ تحمیلی آغاز شد به عنوان پاسدار در جبهه‌های غرب کشور بودم. بعد از اتمام مأموریت در کردستان به جبهه‌های جنوب اعزام شدم. من از تک‌تیراندازی شروع کردم و در یگان‌های مختلف از جمله لشکر علی‌بن ابی‌طالب(ع) و ۲۱ام رضا(ع) با مسئولیت‌های مختلف خدمت کردم. سال ۱۳۶۵ بود که با تدبیر فرماندهی کل سپاه در پی گسترش سازمان رزم، تیپ ۱۲ حضرت قائم تشکیل شد، بنده به عنوان مسئول تدارکات (جستیک) انتخاب شدم و یکی از اقدامات تدارکات راه‌اندازی آشپزخانه هفت‌تپه بود.

**آشپزخانه تدارکات تیپ ۱۲ حضرت قائم در چه موقعیتی قرار داشت؟**  
قبل از اعزام نیرو به تپه تازه تأسیس لازم بود برای تهیه غذای نیروها برنامه‌ریزی شود. با هماهنگی فرماندهی یگان هفت‌تپه برای ساخت آشپزخانه در نظر گرفته شد. یکی از به‌یادگان استقرار نیروهای نزدیک باشد، با چندین ویژگی‌هایی هفت‌تپه برای تأسیس آشپزخانه در نظر گرفته شد. هفت‌تپه در چهل کیلومتری اندیمشک و از بخش‌های تابعه شهرستان شوش است. این مکان به خاطر نزدیکی به قرارگاه کرپلا، داشتن آب کافی و امنیتی که داشت، دارای اهمیت بود. شرکت بزرگ کشت و صنعت هفت‌تپه در این محل واقع است. محلی از زمین‌های این شرکت را کنار استخر بزرگ انتخاب کردیم و آب و برق مورد نیاز را از شرکت کشت و صنعت گرفتیم. زمین مورد نیاز برای ساخت آشپزخانه زیر درختان بزرگ اکالیپتوس قرار داشت و از نظر استنار هوایی موقعیت ویژه‌ای داشت. ۱۰ روز قبل از آنکه نیروها از راه‌اندازی به جنوب اعزام شوند آشپزخانه راه‌اندازی کردیم. هم‌زمان با اعزام ۴۰ نفر از نیروهای آشپزخانه آشپزآرامی از استان سمنان و چند نفر سرباز از شهرهای مختلف، نفرت آشپزخانه تکمیل شد. مسئول آشپزخانه مرحوم نادعلی جمععی بود.

**انتخاب افراد تدارکات شرایط خاصی داشت. یعنی این افراد از تیپ یا قشر خاصی بودند؟**  
نیروهای آشپزخانه معمولاً از خادمان و دست‌اندرکاران حسینی‌ها و تکاپا بودند که در امر آشپزی تخصص داشتند. خادمان آشپزخانه برنامه‌های زیادی برای خودشان داشتند. در این مجموعه مرتب مسائل عبادی، دعا و نماز شب مانند خطوط مقدم برقرار بود. هر مرتبه که برای سرکشی از وضعیت جبهه‌ها و کار به آشپزخانه سر می‌زدیم درخواست اکثر جبهه‌ها حتی پیرمردها هم می‌شد که آنها را به شیب‌های می‌گفتم اگر راضی می‌شود یک شب رزمنده‌ها گرسنه بمانند حرفی نیست؛ بعضی‌ها ایشان قانع می‌شدند و بعضی دیگر هم راه‌حل نشان می‌دادند و می‌گفتند دو دسته می‌شویم یک دسته می‌مانیم تا آشپزی کنیم و دسته دیگر به منطقه می‌رویم. آنها شوق زیادی برای حضور در خطوط مقدم داشتند اما عمل‌برای ما مقدور نبود. روال کار هم این طور بود که هر روز بعد از پخت غذا دیگ‌ها به خط منتقل می‌شد و آنجا به‌وسیله ظرفی که در اختیار گردان و واحدها بود تقسیم می‌شد.

## گویا چهار ماه بعد از راه‌اندازی، آشپزخانه بیماران شد و تعدادی از خادمان به شهادت رسیدند؟

بله، در بحبوحه عملیات بودیم که از مخبرات خبر آوردند که امشب فکری برای شام کنید، از هفت تپه شام نمی‌آید، ما تعجب از جبهه پرسیدیم برای چه؟ گفتند هفت‌تپه بیماران شده است. ششین این خبر برایم تلخ و غیر قابل باور بود. همان لحظه چهره پیرمردهای بر جنب و جوش و حال و هوای فوراً یکی از معاونین خود به نام عباس صفارا به هفت‌تپه فرستادم تا اوضاع را بررسی کند. وقتی بر گشتم مرتب وای! وای! می‌کرد. گفتیم چه شده؟ گفت بگو چه نشده! چنان آشپزخانه را بیماران کرده‌اند که جنازه شهدا، تکه تکه شده و بسیاری از آنها روی درختان پرتاب شده‌اند. بچه‌های ما مشقت‌ناستند بودند تکه‌های جنازه‌ها را جدا کنند. تنها افرادی که در آن زمان در منطقه نبودند از جمله مسئول آشپزخانه مرحوم نادعلی جمععی شهید نشدند. نادعلی پیرمرد بسیار شوخی بود، سیگار می‌کشید و آن روز هم همراه سربازهای همراهش برای تهیه سیگار به شوش رفته بودند. ما همیشه به شوخی به نادعلی می‌گفتمم سیگار نکش خالص می‌شویم، او هم در پاسخ ما می‌گفت من پلوی شما را می‌خورم. بعد از بیماران و شهادت هم‌زمانش در آشپزخانه می‌گفت به من می‌گویند

سیگار نکش! اگر سیگار نبود که الان شما پلوی من را خورده بودید. همیشه این را می‌گفت و می‌خندید.  
**آشپزخانه که در محل امنی قرار داشت چطور هدف حملات هوایی قرار گرفت؟**  
در رابطه با هدف دشمن از این بیماران دو نظر متفاوت وجود دارد. بعضی از دوستان معتقد هستند هواپیماها به قصد بیماران لشکر ۲۵ کرپلا که در نزدیکی آشپزخانه مستقر بودند منطقه شده و به اشتباه این منطقه را بیماران کرده بودند. عده‌ای دیگر معتقد بودند عراقی برای زدن عقبه‌های خط و نرسیدن امکانات به جبهه این محل را توسط عناصر داخلی شناسایی و کنار رودخانه کارون در موقعیتی به نام بیماران کرده بودند. در نهایت ما آن شب به رزمنده‌های غدا سرد دادیم و از فردا با هماهنگی قرارگاه کرپلا غدا را از آشپزخانه قرارگاه تهیه کردیم. تا اینکه کنار رودخانه کارون در موقعیتی به نام بیماران و لیعصر، آشپزخانه جدیدی تأسیس و از آن به بعد از آشپزخانه ولیعصر برای رزمنده‌ها تأمین غذا کردیم. اگر چه شرایط سنی پیرمردهای هفت‌تپه به حضور در عملیات نمی‌خورد اما شهادت به دنبالش تا کنار دیگ غذا آمد. پیرمردهایی که کنار دیگ‌های غذا به شهادت رسیدند حسرت و غیظ را برای همیشه در دلمان گذاشتند. شهید محمداسماعیل نوری پیرمرد حدوداً ۵۰ ساله‌ای که بارها برای جبهه آمدن اقدام کرده بود اما به خاطر سنگینی گوشش او را به جبهه نمی‌بردند، یکی از همان‌ها بود.

**اگر امکان دارد کمی از شهید محمداسماعیل نوری و عاقبت بخیری که نصیبش شد بر ایمان بگویید.**  
محمداسماعیل متولد ۱۳۰۸ و اهل روستای امام آباد دامغان بود. ایشان بسیار اهل قرآن و تفکر در آیات بود. قرآن را از مکتبخانه آموخته بود. کشاورز بود و مشغول کار و زندگی که جنگ شروع شد، با آغاز جنگ بسرها به جبهه رفتند و محمداسماعیل ماند و یک کوه حسرت. خیلی

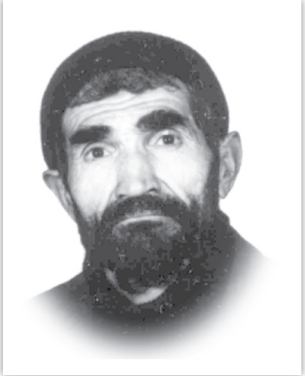


صغری خیل فرهنگ

پنجمین روز از هفته دفاع مقدس به نقش اصناف و پشتیبانی مردمی از جبهه‌ها اختصاص یافته است. در روزهای حماسه و ایثار بسیار مشاهده می‌شد که مردم عادی با حضور در ستاد پشتیبانی از جنگ به حمایت از رزمندگان می‌پرداختند. چنانچه در سال ۱۳۶۵ عده‌ای از پیرمردهای خادم حسینی‌ها و هیئت‌های عزاداری سیدالشهدا(ع) که سن زیادی داشتند، در بخش آشپزخانه تیپ ۱۲ قائم استان سمنان در هفت تپه مشغول فعالیت شدند تا بتوانند غذای گرم به رزمنده‌ها برسانند. اما آشپزخانه هفت‌تپه در ۲۵ دی ۶۵ بمباران شد و حدود ۴۰ نفر از رزمندگان تدارکات استان سمنان حین پخت و آماده‌سازی غذا به شهادت رسیدند. با عبدالله دخانیان که آن زمان مسئول تدارکات تیپ ۱۲ حضرت قائم بود هم‌کلام شدیم تا مروری بر احوالات پیرمردهای «آشپزخانه هفت‌تپه» داشته باشیم.

سنگار نکش! اگر سیگار نبود که الان شما پلوی من را خورده بودید. همیشه این را می‌گفت و می‌خندید.  
**آشپزخانه که در محل امنی قرار داشت چطور هدف حملات هوایی قرار گرفت؟**  
در رابطه با هدف دشمن از این بیماران دو نظر متفاوت وجود دارد. بعضی از دوستان معتقد هستند هواپیماها به قصد بیماران لشکر ۲۵ کرپلا که در نزدیکی آشپزخانه مستقر بودند منطقه شده و به اشتباه این منطقه را بیماران کرده بودند. عده‌ای دیگر معتقد بودند عراقی برای زدن عقبه‌های خط و نرسیدن امکانات به جبهه این محل را توسط عناصر داخلی شناسایی و کنار رودخانه کارون در موقعیتی به نام بیماران کرده بودند. در نهایت ما آن شب به رزمنده‌های غدا سرد دادیم و از فردا با هماهنگی قرارگاه کرپلا غدا را از آشپزخانه قرارگاه تهیه کردیم. تا اینکه کنار رودخانه کارون در موقعیتی به نام بیماران و لیعصر، آشپزخانه جدیدی تأسیس و از آن به بعد از آشپزخانه ولیعصر برای رزمنده‌ها تأمین غذا کردیم. اگر چه شرایط سنی پیرمردهای هفت‌تپه به حضور در عملیات نمی‌خورد اما شهادت به دنبالش تا کنار دیگ غذا آمد. پیرمردهایی که کنار دیگ‌های غذا به شهادت رسیدند حسرت و غیظ را برای همیشه در دلمان گذاشتند. شهید محمداسماعیل نوری پیرمرد حدوداً ۵۰ ساله‌ای که بارها برای جبهه آمدن اقدام کرده بود اما به خاطر سنگینی گوشش او را به جبهه نمی‌بردند، یکی از همان‌ها بود.

**اگر امکان دارد کمی از شهید محمداسماعیل نوری و عاقبت بخیری که نصیبش شد بر ایمان بگویید.**  
محمداسماعیل متولد ۱۳۰۸ و اهل روستای امام آباد دامغان بود. ایشان بسیار اهل قرآن و تفکر در آیات بود. قرآن را از مکتبخانه آموخته بود. کشاورز بود و مشغول کار و زندگی که جنگ شروع شد، با آغاز جنگ بسرها به جبهه رفتند و محمداسماعیل ماند و یک کوه حسرت. خیلی



شهید محمداسماعیل نوری از شهدای واقعه

مادر در ۲۵ دی ۶۵ تعدادی از خادمان امام حسین(ع) را از دست دادیم. پیرمردهای دوست‌داشتنی تیپ ۱۲ قائم (عج)، شهیدایی چون محمداسماعیل نوری، محمدعلی کاظمی(کشاورز) و متولد ۱۲۹۸)، محمدجعفر صادقی(کارگر ذوب آهن و متولد ۱۳۰۱)، محمدباقر صفری(کارگر و متولد ۱۳۰۰)

به این در آن در زد تا برود اما شرایط ستیاش به مسئولان اجازه نمی‌داد تا با رفتنش موافقت کنند. همسرش تعریف می‌کرد یک روز به محمداسماعیل گفتم تو ۵۷ سال داری، بچه‌ها که مرتب به جبهه می‌روند، جبهه که به تو واجب نیست، رو به من کرد و گفت هر کس تکلیف خودش را دارد. بچه‌ها برای خودشان می‌روند. تکلیف من گردن من است.

گفتم تو سه تا بچه را می‌خواهی بگذارم بروی؟ اینها سرپرست نمی‌خواهند؟ گفت آنها را به تو می‌سپارم و تو را به خدا، دیگر حرفی نزنم. هم خودش دوست داشت برود و هم مرا به حضور در ستادهای پشتیبانی جبهه تشویق می‌کرد. یک بار هم تلویزیون داشت صحنه‌هایی را نشان می‌داد که خانم‌ها داشتند درجبهه کارهایی انجام می‌دادند گفتم زهرمان را که نمی‌گذارد بروم، بیا تو بسروا گفتم چه کاری از من ساخته است؟ لابد این خانم‌ها کاری بلدند که به درد جبهه بخورد! گفتم می‌توانی مثل مادر رزمنده‌ها لباس‌هایشان را بشویی، هزار جور کار انجامست، فقط جنگیدن که نیست در نهایت محمداسماعیل نوری به عنوان کمک آشپز همراه تعدادی دیگر از خادم‌الحسین‌های تیپ قائم با اشتیاق راهی آشپزخانه هفت‌تپه شدند که در ۲۵ دی ۱۳۶۵ مورد هدف بمباران قرار گرفته و به شهادت رسیدند.

**سخن پایانی؟**  
مادر آن روز تعدادی از خادمان امام حسین(ع) را از دست دادیم. پیرمردهای دوست‌داشتنی تیپ ۱۲ قائم (عج)، شهیدایی چون محمداسماعیل نوری، محمدعلی کاظمی(کشاورز) و متولد ۱۲۹۸)، محمدجعفر صادقی(کارگر ذوب آهن و متولد ۱۳۰۱)، حاج نوروز علی قربانی و برادران حسین و محمدحسن کلانچی و تعدادی دیگر که اسامی‌شان را در خاطر ندارم.

دوران دفاع مقدس و پیروزی مردم ایران در آن زمان نتیجه نقش بی‌ظنری بود که مردم ما در سراسر کشور ایفا کردند. از سوی دیگر باید گفت شهدای ما از احاد مختلف بودند. از نوجوان تا پیر غلامان حسینی، بنابراین باید قدرشان بدانیم.



گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهید و بانویی رزمنده که همه خانواده‌اش در ستاد پشتیبانی جنگ بودند

## خرمافروشی که به فکر آذوقه رزمنده‌ها بود

### مینا شانلو

در هفته دفاع مقدس با فاطمه به‌ی‌نسب رزمنده اهل دزفول آشنا شدم. او از خانواده‌اش که تمام زندگی‌شان را وقف خدمت به جبهه کرده بودند برایم گفتم. گویا همه اهل خانه شریفی‌نسب‌ها با یک دست اسلحه بر می‌داشتند و با دستی دیگر در تدارک و تهیه اقلام خوراکی و ارسال آنها به جبهه بودند. دلمان نیامد در چنین روزی که به نقش اصناف و پشتیبانی مردمی از جبهه‌ها می‌پردازیم از این خانواده یاد نکنیم. آنچه در پی می‌آید ما حاصل هم‌کلامی ما با فاطمه شریفی‌نسب بانوی دزفولی از روزهای پشتیبانی رزمندگان در جبهه است.

### رزم در غرب

اهل دزفول و متولد ۱۳۴۱ هستم. پنج خواهر و سه برادر هستیم که یکی از برادرها به نام غلامرضا شریفی‌نسب در عملیات بیت‌المقدس در سوم خرداد ۱۳۶۱ به شهادت رسید. من قبل از جنگ تحصیلی همراه با یکی از برادرانم عازم غرب کشور شدم. ایشان اجازه مرا از پدر گرفت. دوره امدادگری را گذرانده بودم اما قرار این بود که در غرب به امور فرهنگی رسیدگی کنم. راه اندازی نوازخانه، کنیایانه و... از کارهای من در غرب بود. من بعد از دستور امام مبنی بر شرکت در جهاد وارد جهاد سازندگی دزفول شدم و در حالی که ۱۷ سال بیشتر نداشتم مسئول امور کشاورزی جهاد در دزفول شدم.

### قبض‌های تلفن

در کار این کار، پدر تلفن مغازه را در اختیار رزمنده‌ها گذاشته بود. هر روز شاهد صف‌های طولانی رزمنده‌هایی بودیم که برای تماس با خانواده در مغازه می‌پسندید و به انتظار نوبتشان می‌ایستادند. پدر با دیدن این جبهه‌ها روحیه می‌گرفت. گاهی وقت‌ها قبض‌های تلفن مغازه را می‌دیدیم، تقریباً پاسودی که پدر از فروش خرماها به دست می‌آورد برابری می‌کرد. حتی گاهی قبض تلفن از سود پدر بیشتر می‌شد. پدر بار برایمان فرستاد و گفت اینها را روزانه بین بچه‌ها تقسیم و از آنها بخرید. پدرایی کن. اگر همت و تلاش اینها نبود، جبهه‌ها لنگ می‌ماند.

### اصناف اهواز

مهرمرب جانابز احمد ملکی جهان، قبل از جنگ در کمیته انقلاب اسلامی بود و پس از آغاز جنگ مسئولیت اصناف اهواز را برعهده گرفت. اصناف اهواز به‌صورت شورایی اداره می‌شد. ایشان متولد ۱۳۳۱ و جانباز ۵۰ در صداست تمام‌هشت سال را در جبهه حضور داشت. خدمت جهادش در سنگر رزم و جبهه بود و گاه در ستادهای پشتیبانی اصناف اهواز. بسیار فعال بود و کمک‌های بازاریان و مردم را به جبهه‌ها می‌رساند. ایشان یک بار در شلمچه و یک بار دیگر هم بعد از پذیرش قطعنامه سال ۱۳۶۷ هنگام رساندن آذوقه به رزمنده‌ها به مقام جانبازی رسید.

### خرمافروشی!

پدرم حسین شریفی‌نسب تنها کسی بود که در دزفول مغازه عمده‌فروشی میوه و تره‌بار داشت. هر روز صبح میوه‌ها را که می‌آورد کسبه بودند، به شهادت رسیدند.

## جدول

۱	۶	۵
۴	۱	۷
۵	۱	۹
۳	۶	۸
۱	۲	۶
۵	۲	۵
۱	۷	۱
۴	۳	۹

## جدول سودوگو

ارقام ۹ تا ۱ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

## جدول کلمات متقاطع

### پاسخ جدول شماره ۶۳۱۱

۸	۶	۱	۷	۳	۳
۱	۷	۷	۵	۸	۱
۳	۱	۱	۸	۷	۵
۱	۳	۱	۵	۱	۷
۵	۷	۸	۱	۷	۳
۷	۸	۳	۵	۱	۵
۷	۸	۳	۵	۱	۵
۷	۸	۳	۵	۱	۵
۷	۸	۳	۵	۱	۵
۷	۸	۳	۵	۱	۵
۷	۸	۳	۵	۱	۵
۷	۸	۳	۵	۱	۵
۷	۸	۳	۵	۱	۵
۷	۸	۳	۵	۱	۵
۷	۸	۳	۵	۱	۵
۷	۸	۳	۵	۱	۵

### طراحی: علیرضا سجادی فر | شماره ۶۳۱۲

## از راست به چپ

- ۱- از دین برگشتن - زمانی مشهور نوشته سروانثس اسپانیایی
- ۲- تیم فوتبالی در فرانسه - سرزمین - ضرب‌های
- ۳- عنصر شیمیایی - زمین ورزش مشتری - تیرنگ باز و پشت هم انداز - مقابل علیه
- ۴- توانایی مالی - بین سال‌های ۷۱۰ تا ۷۸۴ میلادی پایتخت ژاپن بود - سیاه‌رگ
- ۵- باید از بالا بپندت تا بزند - سوسن کوهی - زن گندمگون
- ۶- سیاستمدار - حشره پرکار - کنجد آرد شده
- ۷- وطن - پیوسته - از حروف انگلیسی
- ۸- فکس تو خالی - از روی نادانی - پسوند خریدار
- ۹- مرد بی‌زن - از ماهی‌های دریای خزر - نشان مقدس نزد مسیحیان
- ۱۰- آدم ماشینی - از دستگاه‌های موسیقی ایرانی - فال گرفتن
- ۱۱- در سالار انگلیسی که ناوگان فرانسوی عهد ناپلئون را شکست داد - جمع قدیم - رنگ قرمز قالیباغیان
- ۱۲- وحشت - ستاره شناسی - برکت سفره
- ۱۳- بالای انگلیسی - ساکنان - تیم فوتبالی در قطر - نماد لاغری
- ۱۴- پدر ادیسون پیامبر - غواص - رنگ بزرگ کلیسا
- ۱۵- بنیانگذار سلسله گورکانیان - حلوا شیرازی

## از بالا به پایین

- ۱- شهر انوری، شاعر قصیده‌سرای قرن ششم هجری - نوعی درجه‌بندی دما
- ۲- از خوردنی‌های مغیوب شدنی - واحد تولید صدا - فرشته
- ۳- نوعی شیرینی - پیامبری که بیماران لاعلاج را شفا می‌داد - شن - هر نفسی که فرو رود
- ۴- تفریح کودکانه - درخشان و تابان - مهاجم سابق تیم ملی و اکتیکو مادر پد اسپانیا
- ۵- منطقه‌ای در شمال تهران - مرکز مرکزی - آسیب‌پذیر و از کار افتاده
- ۶- کال - زیاد - کار سراسری و سطحی
- ۷- شهر عمارت تاج محل - آفریده شده - قوم آتیل
- ۸- مردن بر اثر غصه - کنایه از مشهور و معروف شدن است - غیرت
- ۹- دوستی - ایالتی در امریکا - اجازه داده شده
- ۱۰- اگر فر داشت گل زیبایی می‌شد - جایز و شایسته - علامت سوختگی
- ۱۱- دستمالی را که در آب گرم خیس کنند و روی بدن بگذارند - یا انصاف - دندان‌ساز
- ۱۲- کرگدن - تیغه ماه - سنگ انگلیسی
- ۱۳- سست و وارفته - تیر دروازه - پهلوانان - تپوع
- ۱۴- حرکت کرم‌گونه - رادار - مرکز دایره
- ۱۵- تپه‌های کوچک و به هم پیوسته - قطعه‌ای از یک غضروف است که در زانو قرار دارد